



۲۰۱۶/۰۵/۲۶

م. اسحاق نگارگر

## اژدهای خودی

پایان بحث یک ساله من در باره اژدهای خودی و نتایج حاصل از این بحث

من در یازدهم فبروری ۲۰۱۴ و به مناسبت یاد آوری از شهادت دردناک استاد مجروح در یازدهم فبروری سال ۱۹۸۸ این بحث تحلیلی را در باره اژدهای خودی آغاز کردم و در طول یک سالی که گذشت بحث خود را ادامه دادم هرچند برخی موضوعات روز نیز بر سر راه آمد و مرا وادار ساخت که بحث خود را کنار بگذارم. امروز من به نتایجی که از این بحث می توان گرفت مکتب می کنم. کسانی که این بحث یک ساله را دنبال کرده باشند اگر مردی (مقصود من از مرد اینجا جنسیت نیست) پیدا شود که این سلسله را گردآوری نموده باشد با اندک کوشش و صرف یک مقدار پول می تواند آنرا به صورت کتاب چاپ کند و در دسترس شاگردان یونیورسیتی های افغانستان بگذارد. من از چاپ کتاب هیچ گونه توقع مادی ندارم و اگر کتاب به بهای ارزان و باب دندان و جیب شاگردان چاپ شود چاپ کننده در یک خیر جاری پول مصرف می کند که با فروش کتاب به بهای ارزان یک قسمت مصارف خود را می تواند به دست بیاورد و فایده آن برای شاگردان این است که آنان را با مبادی تفکر انتقادی آشنا می سازد و از جنجال تفکر تقلیدی و پیروی کورکورانه نجات میدهد. و اما نتایج:



(۱) جامعه ما جامعه ای بود که تازه با گام های تدریجی ولی کند از زندگانی قبیلوی جدا می شد و به سوی تمدن و عصربیت می رفت. انقلابیون بی صبر کودتای هفت ثور را به راه انداختند و جامعه را به دو گروه انقلاب گرایان و انقلاب ستیزان تقسیم کردند. بدبختانه هنگامی که انقلاب گرایان خود را در تنگنا و پشت به دیوار یافتند از شوروی آن روزگار که آن ها را دوستان هم عقیده خود می پنداشتند استمداد نمودند و خود در کنار تجاوز خارجی ایستادند و با مردم طرف شدند و بدین ترتیب بود که انقلاب گرایان به قول شاعر بوی کافور گرفتند:

بوی کافور از این مُرده دلان می آید

که به این طایفه پیوست که نامرد نشد

به هر صورت آن جامعه ای که هنوز به ملت تبدیل نشده بود و با عنعنات قبیلوی دست و گریبان بود گرفتار قطب بندی ها شد و به دلیل منفعت جویی های همسایگان که تنور نفاق ما را گرم یافته بودند و می خواستند نان خود را بپزند ما را دُچار اژدها پرستی ساختند و به قول استاد مجروح هرکس در پی آن شد که اژدهای کوچک خود را بزرگ و باز هم بزرگتر سازد.

۲) جهاد ما با شوروی شک نیست که با جهاد نیاکان ما با استعمارگر آن روزگار یعنی برتانیه یک رشته وجوه مشترک داشت اما وجوه نامشترک و مخالف با آن نیز داشت و برخی از این وجوه نامشترک این بود که نیاکان ما و رهبران جهاد با سایر مجاهدین در چهار دیوار کشور خود گرم پیکار بودند و همان خطر که مجاهدین عادی با آن رو برو بودند جان رهبران شان را نیز تهدید می کرد ولی رهبران جهاد با شوروی خود در خارج از کشور کنار ایرکانشنرها و بخاری های خود لمیده بودند و از دور جهاد را رهبری می کردند و عیش و نوش شان از کیسه میز بانان شان بود و به همین دلیل اینان به سوداگران جهاد بدل شدند.

۳) در روزگار نیاکان ما تکنالوژی معلوماتی پیش نرفته بود و در دور و بر نیاکان ما ژورنالیست های رنگارنگ با ویدیو کمره های گوناگون حضور نداشتند ولی در جهاد با شوروی ها فلم های جهاد بسیار بازار داشت و در تلویزیون های شرق و غرب نشان داده می شد و بنا بر این هر یک از رهبران مجاهدین که تا میرامشاه و تیره منگل رنج سفر بر خود هموار و فلم های جهاد تولید می نمودند می توانستند پول ببندوزند.

۴) رهبران جهاد در روزگار نیاکان ما با هم متحد بودند و با هم یک قومانده مشترک داشتند ولی رهبران پشاور نشین سایه همدیگر را با تیر می زدند و نفاق شان زمینه سوء استفاده بیگانگان را فراهم می کرد.

۵) در روزگار جهاد با انگلیس دو ابر قدرت رقیب در جهان دیده نمی شد و بنا بر این جهانیان نه از جهاد آنان خبر داشتند و نه به شکست و پیروزی آن علاقه داشتند و حال آنکه در هنگام جهاد با شوروی جهان در کنار ما ایستاده بود و امروز سرمایه هایی که رهبران درجه یک، درجه دو و حتی درجه سه و چهار جهاد در بانک های گوناگون جهان اندوخته اند از همان کمک های جهانی برای مردم افغانستان است که رهبران بدون اینکه حق داشته باشند، آنرا غصب کرده اند ولی رهبران جهاد با انگلیس داریی های خود را با مردم تقسیم کرده اند. اینکه در سرود فولکلوریک (بیا بچیم انگور بخو) می خوانیم که:

**(شاخه ناکه ببی ++ خوشه تاکه ببی ++ فیض ای خاکه ببی)**

**میربچه رس سانس بیا بچیم انگور بخو)**

معنایش این بود که در سال های جهاد میربچه خان کوهدامنی یک دینار هم از حاصل باغ خود به جیب نینداخته بود و آنرا بدون هرگونه تبعیض برای مجاهدین سنگر های مختلف جهاد می رساند. آن مردان خراج و جوانمرد کجا و این زر اندوزان حریص و خیمه فروش کجا که خرما های عرب را در گدای های سپینه وری می پوساندند ولی یک دانه اش را برای مجاهدین گرسنه نمی دادند.

به هر صورت این داستان دراز را باید کوتاه کنم که چیزی کم چهل سال جنگ دل های ما را تا لبه های آن پُر از نفرت و کینه نموده است و تنوع زبانی و قومی را به انشقاق بدل کرده ایم. رهبران پشاور نشین ما در پاکستان، ایران و دیگر جاها از شکم سیر فارسی می خواندند و درفش انقلاب جهانی اسلام را برافراشته بودند ولی بدانچه دست یافتند انقلاب کیسه پُر کردن و ثروت اندوختن بود و بس.

اکنون ثروتی که به مدد قدرت اندوخته شده است صاحبان آن بیم دارند که فردا وقتی عدالت اجتماعی بر جامعه مسلط گردد و در باره منابع کسب این ثروت های باد آورد کنجکاو کند چه بسا زبان ها که گنگ خواهد شد. این ثروت غیر قانونی رهبران را به رهبران مادام الحیات بدل کرده است و هر کدام این رهبران مادام الحیات خود یک ازدهاست که به شیوه های مختلف می خواهند مردم را در زنجیر تعبد و پیروی کور کورانه نگاه دارند.

برای پرورش نسلی که قدرت مردم را به مردم برگرداند، فقر مستولی بر جامعه را بزدايد و برای مردم ارزش رأی شان را بفهماند تا آنها با یک شکم پلو سودا نکنند و بدین ترتیب جلو صد گونه تقلب و نیرنگ گرفته شود و نسل جوان نقاط قوت و ضعف خود را بشناسد و خلاصه تمایلات اژدها پرستانه در روان ها مغلوب و منکوب گردد.

مطالعه اژدهای خودی به عنوان یک کتاب درسی و مبتنی بر جر و بحث های فلسفی در مؤسسات عالی تعلیمی ما یک ضرورت روز است. اولیای معارف ما باید بدانند که با نثر کلیله و دمنه و برنامه های درسی که از آن بوی کهنگی و خفقان به دماغ می رسد نمی توان با مشکلات دنیای امروز مقابله کرد. معارف در طول این سال ها ویران گردیده است و آنچه به معارف ما یک معنای تازه میدهد کمیت نیست بلکه کیفیت است. ما همین اکنون معارف خود را مانند پوقانه با کمیت پندانده ایم ولی بدبختانه کیفیت ندارد و ده سال بعد این پوقانه منفجر می شود.

در معارف شیوه تفکر انتقادی را باید انکشاف داد و برای این کار آزادی اکادمیک در کار است. اژدهای خودی یکی از همان منابع است که تفکر انتقادی را در نزد شاگردان انکشاف میدهد.

مرحوم استاد خلیل الله خلیلی در تقریظی که بر اژدهای خود نگاشته این شعر بیدل را آورده است که من برای حسن ختام، بحث خود را با آن پایان می دهم:

حدیث عشق سرکن گر علاج غفلتم خواهی

که این افسانه آتش دارد و من پنبه در گوشم

«بیدل»

آری افسانه اژدهای خودی آتش دارد و ما غافلان هم پنبه در گوش هستیم. از توجه، حوصله و صبر آنانی تشکر می کنم که این بحث یک ساله را سراپا دنبال کرده اند. خدا (ج) نگاهدار جامعه ما که هنوز هم در چنگال اژدها دست و پا می زند. والله اعلم بالصواب. دهم اپریل ۲۰۱۵ میلادی - برمنگهم

محمد اسحاق نگارگر

\*\*\* \*\*